

تجلیات زبان و فرهنگ ایران و هند و پاکستان

(۲)

دکتر سیدحسین شهریار تقوی
سرپرست بخش پاکستان‌شناسی و زبان اردو
« دانشگاه اصفهان »

فارسی در هند و پاکستان

پرداختند. حکومت خلفای عباسی بیش از مدت مزبور در آنجا دوام نداشت ولی پس از مدتی لشکریان مسلمان به راهنمایی امیر سبکتکین (۳۶۶-۳۸۷ هـ) سرزمین پاکستان حمله بردند و پیشاور و اطراف آن را تحت تسلط خود درآوردند و بدین طریق ظاهراً اولین بار فارسی به شبه قاره راه یافت و تاریخ منظم ادبیات آن در آن قلمرو پهناور آغاز گردید.

پس از سبکتکین، پسرش سلطان محمود غزنوی از راه تنگه خیبر وارد هند و پاکستان شد و از سال ۳۹۳ تا ۴۲۱ هـ. بیش از دوازده بار به نواحی مختلف شبه قاره از جمله پیشاور، ملتان، کانگره، تانیسر، منهرا، گوالیار، سومنات و غیره لشکر کشید و سرانجام بخشی از آن اقلیم وسیع را که لاهور شهر مرکزی‌اش بود ضمیمه سلطنت خویش ساخت. لاهور که مقر حکومت سه نفر آخر از پادشاهان غزنوی بنامهای سلطان بهرام‌شاه، سلطان خسرو شاه و سلطان خسرو ملک بود اهمیت و رونق بسزائی یافت و بقدری بزرگ و زیبا گردید که به غزنی ثانی نامیده شد.

محمود و جانشینانش که تا سال ۵۸۲ هـ در پاکستان فرمانروائی داشتند فارسی زبان بودند و در زمان حکمرانی آنها بویژه در زمان حکومت خسرو ملک لاهور مرکز مهم شعر و ادب فارسی و معارف اسلامی بشمار میرفت و جلوه گاه نویسندگان و گویندگان معروف و بنامی نظیر مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی، معزالدین غزنوی، عطای رازی، ابوالحسن علی هجویری و غیره گشته بود. شهر آنچه که ناصرالدین قباچه در آن حکومت داشت کانون مهم سرپرستی جمعی از مشاهیر علم و ادب مانند سدیدالدین محمد عوفی مؤلف تذکره لباب الالباب، قاضی منهاج سراج جوزجانی مؤلف تاریخ طبقات ناصری،

شباهت زیادی که در کتب قدیم ایران و پنجاب بنام‌های «گاتها» و «رگ ودا» از حیث دستور زبان و وزن شعر و سبک بیان و برخی از مطالب به چشم می‌خورد و کشف کتیبه‌ای در حوالی شهر باستانی پاکستان بنام «تاکسیلا» که بزبان خروشتی نوشته شده است (زبانی که در زمان هخامنشیان در ایران رواج داشته و از این کشور به آن مملکت رفته است) و تسلط دو بیست ساله ایران بر آن نواحی در زمان سلطنت پادشاهان هخامنشی معلوم می‌دارد که ایران از نظر زبان از دیرباز در پاکستان و هند نفوذ قابل توجهی داشته است.

همچنین اسامی قدیم ایرانی برخی از شهرهای سند چون بهمن - بهمن آباد و بمپور که در هنگام فتح صفحات مزبور بدست محمد بن قاسم نواده حجاج بن یوسف در سال ۹۲ هجری در آن دیارها وجود داشت مؤید ادعای فوق و مبین نفوذ زبان ایرانی در سند پیش از حمله اعراب بشمار میرود.

قبل از تسلط مسلمانان فارسی زبان در هند و پاکستان، راجگان آن ممالک با پادشاهان مسلمان بزبان فارسی مکاتبه می‌کردند و نویسندگان نامه‌های آنان اشخاصی از بومی‌های هندوستان بودند. از این پیداست بعضی از امرای دربارهای راجگان فارسی می‌خواندند و حتماً فارسی دانانی که تدریس آن زبان را بعهده بگیرند در آن مملکت وجود داشتند.

اسلام و عربی در اواخر قرن اول هجری همراه محمد بن قاسم از طرف شیراز و مکران و بلوچستان به سند رفت. سند از سال ۷۱۰ تا ۸۸۰ میلادی تحت تسلط خلفای دمشق و بغداد بود. در این مدت علمای شام و عراق در آن نواحی مدارس عربی تأسیس نمودند و به تدریس زبان و ادبیات عربی و علوم اسلامی

امیر خسرو و سایر گویندگان دربارش محسوب می‌شد .
پس از غزنویان ملوک معزیه که عبارت بودند از غلامان معزالدین غوری برای مدتی در لاهور حکمرانی داشتند . بعد از آنها جنگاوران مسلمان در صفحات مختلف آن سرزمین بزور - آزمائی و شهر گشائی پرداختند و از سال ۶۰۲ تا ۹۳۲ هجری سلسله‌های متعدد سلطنتی بنام شاهان ملوک (غلامان) ، خلیجی، تغلق ، سادات و لودی در دهلی و کوچکتر از آنها سلاطین بنگال ، کشمیر ، سند ، جونپور ، مالوه ، گجرات ، خاندیش ، بهمنی و امثال آنها تمام هندوستان و پاکستان را زیر فرمان خود در آوردند و برای مدتهای قابل توجهی بر مسند حکومت نشستند . فارسی در دربار همگی آنان زبان رسمی بود و اغلب شاهان و امیران و درباریان آنها در تشویق ادیبان فارسی و ترویج فرهنگ ایران نهایت کوشش را بکار می‌بردند و در سرپرستی از آنها بیکدیگر سفت می‌جستند و از این راه وسایل گسترش فارسی و عوامل ترقی و تعالی ادبیات و معارف ایران و اسلام را فراهم می‌ساختند . کتب تاریخی که در آن زمانها بفارسی نگارش یافته مانند طبقات ناصری، تاریخ فیروزشاهی ضیابرنی، تاریخ فیروزشاهی شمس سراج عقیف ، فتح السلاطین ، برهان مآثر و امثال آنها مشحون از اسامی صدها شاعر نامدار و صدها نویسنده بارز فارسی می‌باشد .

در سال ۹۳۲ هـ ظهیرالدین بابر شاهزاده تیموری قسمت اعظم هندوستان را بدست آورد و سلطنت خانواده خویش را در سر تاسر شبه قاره که تا سال ۱۲۷۴ هـ ادامه داشت تأسیس نمود . تیموریان هند مقتدرترین و ثروتمندترین پادشاهان در زمان خویش بشمار می‌رفتند و هندوستان در عصر آنان مانند امریکای امروزه بشکل مرکز کشش و جلب مغز ایرانی و دانشوران و صنعتگران اینکشور درآمد بود .

پادشاهان تیموری در هندوستان بویژه همایون ، اکبر ، جهانگیر ، شاهجهان و اورنگ زیب باشکوه و عظمت تمام حکومت کردند و دربارشان مانند کهکشان جلوه گاه صدها گوینده و نویسنده ایرانی و بومی بود و درخشندگی خیره کننده آنان که باید آن را بیشتر مرهون عنایات بی‌پایان پادشاهان ادب پرور مزبور و امراء و درباریان آنها دانست در قلوب تمام کسانی که در ایران بر متاع علم و فضل و دانش و هنر خویش می‌بالیدند علاقه و شوق فراوان برای مسافرت و یا مهاجرت به هند و پاکستان ایجاد می‌نمود . میزان چنین شوق و علاقه آنان به مسافرت به شبه قاره را می‌توان در اشعار زیر ایرانیان دریافت :

از صائب تبریزی :

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

محقق لاهیجی متخلص به فیاض گوید :

حیذا هند کعبه حاجات خاصه یاران عافیت جورا
هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجب است او را
محمد سعید اشرف که از بستگان ملامحمد تقی مجلسی بود
و در آغاز جلوس اورنگ زیب به هندوستان رفت و اتالیق
زیب النساء دختر شاهنشاه گشت و بالاخره در شهر مونگیر
(هندوستان) درگذشت درباره هندوستان چنین گفته است :
در ایران نیست جز هند آرزو بی‌روزگاران را
تمام روز باشد حسرت شب روزه داران را
محمدقلی سلیم تهرانی متوفی ۱۰۵۷ هـ چنین سروده است :
نیست در ایران زمین سامان تکمیل کمال
تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد
میررضی دانش گفته :

راه دور هند پا بست وطن دارد مرا

چون حنا شب در میان رفتن به هندوستان خوش است

از طالب آملی :

طالب گل این چمن به بستان بگذار

بگذار که می‌شوی پریشان بگذار

هندو نبرد تحفه کسی جانب هند

بخت سیه خویش به ایران بگذار

ابوطالب کلیم ملک الشعراء در بارشاهجهان در حین سفری از هند
به ایران چنین سروده است :

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پریشانم مرغ بسمل را

ز عشق هند زان سان چشم حسرت در قفا دارم

که روهم گر بره آرم نمی‌بینم مقابل را

همین اشتیاق گویندگان ایران برای مسافرت به هندوستان
بود که جمعی کثیر از آنان را بآن مملکت برد و بر اساس آن
رشید یاسمی متوفی ۱۳۳۰ در ضمن قصیده‌ای در وصف هندوستان
چنین گفت :

از بس سخن سرای ز ایران به هند رفت

دهلی و آگرا گشت ری و اصفهان هند

نفوذ فارسی در زبانهای محلی شبه قاره

فارسی در سایه سرپرستی شاهان دوستدار ادب هند و
پاکستان و در پرتو توجه ارباب علم و دانش و تصوف و عرفان
ایرانی که به آن سرزمین هجرت یا مسافرت کردند به پیشرفت
زایدالوصفی نایل آمد و برای هشت قرن در دومین پرجمعیت‌ترین
اقلیم جهان زبان رسمی و علمی و ادبی شناخته شد و الان هم با اینکه
در حدود صد و پنجاه سال است انگلیسی بجانشینی آن برگزیده
شده است ولی معذالك احترامش پایدار و نفوذ عمیقش تقریباً
در کلیه زبانهای محلی شبه قاره بخوبی آشکار می‌باشد .
زبانهای اردو ، بنگالی ، گجراتی ، سندی ، پنجابی ،

کشمیری، بلوچی، پشتو، مراهنی، تامیل، نیلگو، کناری، مالایالم، هندی از چندین حیث تحت تأثیر فارسی قرار گرفته و بویژه مقدار قابل ملاحظه‌ای از کلمات آنها از فارسی گرفته شده است. آثار ادبی آنها نیز از اندیشه و فکر ایرانی بهره وافر برده و از آثار ذیقیمت و ارزشمند فارسی در آنها استفاده‌های سرشاری بعمل آمده است اما این موضوع ریشه درازی دارد و شرح طولانی آن مستلزم مجال و فرصت کافیست و فعلاً سخن مان را محدود به آن می‌کنیم که فارسی در چه مقیاسی در زبان عمومی و گسترده هند و پاکستان که به هندی، هندوستانی یا اردو نامیده می‌شود رخنه کرده و به چه میزانی آن را تحت تأثیر خود قرار داده است تا بعنوان مشتق از خرواری نفوذ فارسی را در زبانهای متعدد آن سرزمین، بطور نمونه، نشان داده باشیم. «اردو» واژه ترکی است و به معنای لشکر بکار می‌رود. در قرن یازدهم میلادی لشکریان ایرانی و فارسی زبان هند و پاکستان را فتح نمودند و در نتیجه تماس آنان با بومیهای آن سرزمین، زبان نوینی که مخلوطی از فارسی، آمیخته با عربی، و زبانهای محلی آن سرزمین مانند برج بهاشا و سورسینی بود بوجود آمد. همین زبان بمناسبت لشکریانی که در پادگانهای هندوستان اسلامی موجبات تشکیل آن را فراهم آوردند زبان اردو نامیده شد و الان بواسطه آنکه در حدود چهارصد میلیون نفر جمعیت در شبه قاره و افریقای جنوبی و شرقی و مالزی و خلیج فارس و بلوچستان ایران و قسمتی از انگلستان و جاهای دیگر بآن صحبت میکنند و ادبیات وسیع و دامنه‌داری که در آن بوجود آمده است آن یکی از بزرگترین زبانهای زنده جهان بشمار می‌رود.

نفوذ زبان فارسی در اردو، چه از نظر زبان و چه از حیث فکر و اندیشه موضوع بسیار گسترده و دامنه‌دار است ولی در عین حال خیلی جالب و شایان بررسی و تحقیقات وسیعی می‌باشد اما عجالتاً آن را به نکات برانزده زیر خلاصه می‌کنیم:

۱ - اردو به خط فارسی نوشته می‌شود و الفبای آن با تغییرات جزئی با الفبای فارسی یکیست. در املا و اعراب - گذاری هم در اردو از فارسی پیروی بعمل می‌آید.

۲ - در حدود شصت درصد کلمات اردو فارسیست و شمول هر چه بیشتر واژه‌های آن زبان در اثری از اردو دلیل بر فضل و کمال ادبی صاحب آن محسوب می‌شود. در این عصر ملت پرستی (ناسیونالیسم) اغلب مردم در جهان بفکر حفظ اصالت زبان ملی خویش هستند و نظر بچنین هدفی تا می‌توانند از آمیزش لغات بیگانه اجتناب می‌ورزند ولی اردو زبانان بدون توجه به احساسات ملی دیگران نسبت به زبانهای خارجی بیش از پیش بفارسی می‌گرایند و تا می‌توانند کلمات فارسی را که در شبه قاره از زبانهای داخلی بشمار نمی‌رود در آثار خود جای می‌دهند. نامدارترین شاعران اردو نظیر اسدالله خان غالب، شیخ محمد

ابراهیم ذوق، علامه اقبال لاهوری، شبیر حسن خان جوش ملیح آبادی و امثال آنان بقدری در آثار خود واژه‌های فارسی را بکار بردند که زبان تعداد قابل توجهی از اشعار آنها را تشخیص دادن دشوار است زیرا که چنین اشعاری را هم می‌توان فارسی قلمداد نمود و هم می‌توان آنها را متعلق به زبان اردو دانست.

سرود ملی پاکستان را که بوسیله شخصی بنام حفیظ جالندهری شاعر معروف معاصر زبان اردو نگاشته شده است بعنوان شاهد بارز ادعای فارسی‌گرایی فوق اردو زبانان در زیر می‌نویسیم: در این منظومه که بزبان اردو گفته شده ۹۸ درصد کلمات فارسی مورد استعمال قرار گرفته است:

پاک سرزمین شاد باد	کشور حسین شاد باد
تو نشان عزم عالیشان	ارض پاکستان
پاک سرزمین کانظام	مرکز یقین شاد باد
قوم ملک سادات	قوت و اخوت عوام
شاد باد منزل مراد	پاینده تابنده باد
پرچم ستاره و هلال	رهبر ترقی و کمال
ترجمان ماضی‌شان حال	جان استقبال
سایه خدای ذوالجلال	

۳ - اقسام نظم و نثر اردو قعیده، غزل، مثنوی، قطعه، رباعی، مرثیه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مدس - مسجع، مقفع و ساده عیناً مانند فارسیست و در هر یک از اینها کلیه خصوصیات نظم و نثر فارسی بخوبی بچشم می‌خورد.

۴ - علم بدیع و عروض و اغلب تشبیهات و استعارات و اعلام اردو از فارسی گرفته شده است. بر اساس اینچنین نفوذ فارسی در اردو چنانکه قبلاً اشاره شد گاهی شباهت شعر اردو با شعر فارسی بقدری زیاد است که شناختن زبان مربوط کار آسانی نیست. در بعضی موارد با تغییر یک یا دو کلمه، شعر یک زبان را می‌توان با آسانی بزبان دیگری مبدل ساخت.

۵ - مقدار زیادی از ضرب‌المثلهای اردو بکلی فارسیست برخی از آنها، بطور نمونه، ذیلاً درج میگرد:

آب آمد تبیم برخاست، تا نباشد چیز کی مردم نگویند
چیزها، تا تریاق آورده شود مار گزیده مرده شود، برگ سبز است تحفه درویش، قهر درویش بجان درویش، هر کسی را بھر کاری ساختند، آفتاب آمد دلیل آفتاب، بزرگی بعقل است نه بسال، توانگری بدل است نه بمال، خدا شری برانگیزد که خیر ما در آن باشد، دستی از غیب برون آید و کاری بکند، یک انار صد بیمار، هیچ آفت نرسد گوشه تنهائی را، نه هر زن است و نه هر مرد مرد، خدا پنج انگشت یکسان نکرد و غیره. نکته جالب اینکه مقدار قابل ملاحظه‌ای از ضرب‌المثلهای و همچنین واژه‌های اصیل ایرانی در اردو بجای مانده ولی

درخود ایران یا ازرواج افتاده ویا کلمات عربی جانشین آنها گشته‌اند مانند درزی (خیاط) درآمد و برآمد (واردات و صادرات) سر برآورده (رجال) شماریات (آمار) سازوبرگ (تجهیزات) آبادی (جمعیت) آبادکاری (عمران) سالگره (روز تولد) آزادی (استقلال) جاگیر (املاک) زمینداری (مالکیت) پیش کردن (تقدیم نمودن) و غیره .

۶ - علاوه بر اسامی و کلمات صفت اردو که در تعداد بزرگی ازفارسی گرفته شده است مقدارکافی ازحروف اضافه مانند بالا، پائین، نزدیک، در، تا، از، اندر، بر، برای، روبرو، زیر و غیره وحروف ربط وعطف نظیر یا، مگر، و، بلکه و غیره و کلمات قید امثال خوب، همیشه، هرگز، ناگهان، روزانه، بارها، پارسال، صبحدم و غیره نیز در اردو ازفارسی گرفته و بکار برده می‌شود .

با در نظر گرفتن حقایق بالا می‌شود ادعا نمود قسمت بزرگی از زبان اردو را فارسی تشکیل میدهد و هر ایرانی فارسی زبان پیش از آنکه به تحصیل اردو بپردازد حداقل با ۲۰ الی ۲۵ هزار لغت اردو که از فارسی شامل آن زبان گشته بخوبی آشنائی دارد و براساس همین حقیقت حتی می‌توانیم ادعا کنیم هر فارسی زبان اردو می‌داند اما نمی‌داند که می‌داند .

موضوع تأثیر عمیق شعر فارسی در اردو شایسته توجه خاصیت و بعثت هم آهنگی فوق العاده و مماثلت زایدالوصفی که در بین شعر این دو زبان وجود دارد می‌توان در این باب کتابها نوشت . برآستی هرچه در این مورد گفته و داد سخن داده شود باز هم جای سخن باقی خواهد ماند .

در آغاز تأسیس و تشکیل ادبیات اردو تقریباً تمام اهمات کتب و اغلب آثار گرانمایه فارسی مانند شاهنامه فردوسی، گلستان و بوستان سعدی، مثنوی مولانا روم، منطق الطیر، رباعیات عمر خیام، خمسه نظامی، دیوان حافظ، رباعیات ابوسعید ابوالخیر، اخلاق محسنی، اخلاق جلالی، تذکره - الاولیای عطار، سیاست نامه، لیمیای سعادت، روضه الشهداء، و تعداد زیادی از دیوانهای شعرا و کتب تاریخ و آثار منثور و منظوم دیگر فارسی به آن زبان ترجمه شده است . همین تراجم موجب گردید که ادیبان اردو همیشه از ادبیات فارسی الهام بگیرند و در تمام مراحل فکر و اندیشه همان را نصب العین خود قرار دهند . زیربنای ادبیات اردو که شالوده آن بیشتر بدست فارسی زبانان ریخته شده بود بوسیله همین ترجمهها استحکام یافت . براساس چنین عواملی بود که سخنوران و نویسندگان اردو قهرمانان ادبی فارسی و ایران را قهرمانان ادبی و فکری خویش قرار دادند و این موضوع بقدری در اذهان اردو زبانان رخنه کرد که آنها هر شاعری را که خواستند مورد تجلیل قرار دهند وی را به یکی از شاعران نامدار فارسی نسبت دادند .

مبتنی بر چنین افکاری بود که شیخ محمد ابراهیم متخلص

به ذوق مدیحه سرای معروف اردو خاقانی هند لقب گرفت . میرببرعلی متخلص به انیس مرثیه نگار مشهور اردو که اشعار رزمیه زیاد نوشت ملقب به فردوسی هند گردید . ریاض خیر آبادی بعثت خمربا تش خیام هند نامیده شد و اقبال لاهوری براساس گفتن مثنوهای عرفانی به رومی عصر موسوم گشت .

شاعران بلند مقام اردو چه متقدمین نظیر میر تقی میر، میرزا محمد رفیع سودا، غلام همدانی مصحفی، یحیی امان جرأت، انشاءالله خان انشاء، نواب شیفته و غیره و چه متوسطین و متأخرین مانند ابراهیم ذوق، اسدالله خان غالب، مؤمن خان مؤمن، سراج الدین بهادر شاه ظفر، الطاف حسین حالی، شبلی نعمانی، محمد اقبال لاهوری، ظفر علیخان ظفر و غیره که همگی از بنیان گذاران و خدمت گذاران صدیق ادبیات آن زمان بشمار می‌روند بهردو زبان اردو و فارسی شعر سروده و آثار ذقیصیتی از خویش بهردو زبان بیادگار گذاشته‌اند اما بیشتر افتخار آنها از روی اشعار فارسی بوده چنانکه اسدالله خان غالب گوید :

فارسی بین تا به بینی نقشهای رنگ رنگ

بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است

فارسی بین تا بدانی کاندر اقلیم خیال

مانی و ارزنگم و آن نسخه ارتنگ من است

محمد اقبال لاهوری بر آن می‌نزد که بزبان شیراز و فارس که همان فارسی باشد شعر سروده است و میگوید :

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر

دل از حریم حجاز و نواز شیراز است

شاعر انقلاب حضرت جوش ملیح آبادی حریم شعر حافظ و سعدی را کعبه آمال گویندگان اردو می‌شناسد و افتخارش را در آن می‌بیند که تمام تاروپود شاعری اش مرهون کاخهای ادبی است که در کنار رکناباد و گلگشت مصلا بنا شده است . جوش - ملیح آبادی شاعر معروف معاصر اردو معتقد بر آن است تمام کسانی که خواستار بوجود آوردن ادب بزبان اردو می‌باشند اگر از طواف دور حرم ایران باز بایستند خواهند مرد و هرگز نخواهند توانست بمقامی بلند که به کعبه ابدیت نامیده می‌شود برسند .

تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات اردو

مانند ادبیات تعداد زیادی از زبانهای جهان، ادبیات اردو نیز از شعر شروع می‌شود - شعریکه نهالش بدست فارسیگویان کاشته و پرورنده شده است . بقول مؤلف تاریخ ادب اردو (نگارش بابوسکسیتما بانگلیسی، ترجمه اردو از عسگری، چاپ لاهور صفحه ۴۱) شعر اردو در اوایل کار در دست سخنوران فارسی مانند عروسکی بود که آن را میخواستند به لباس کلمات ومصطلحات فارسی آراسته سازند و چون آنان به سانسکریت و زبانهای هند که از آن زبان مشتق شدند آشنائی نداشتند این بچه باهوش را ازوالدین حقیقی اش جدا ساخته و در آغوش

پر محبت و زیر تربیت پر عظوفت خویش بزرگ نمودند و بهمین علت نشوونمای ادب اردو عیناً مطابق اصول و روشهای ادب فارسی صورت گرفت .

زیر بنا سازی کاخهای مجلل زبان اردو و ادبیات آن بدست مهندسین ادبیات فارسی که در کارگاههای طوس و شیراز و نیشابور تربیت دیده بودند بعمل آمد و تمام نقشه ساختمانش هم بسبب آثار زیبای سخنوران بنام ایران جامه عمل پوشید و در نتیجه ، فارسی در اردو از هر حیث تأثیر و صفناپذیری از خود بجای گذاشت .

همین نفوذ زاید الوصف فارسی در اردو موجب گردید سرایندگان و نویسندگان آن زبان در شبه قاره هند و پاکستان تمام کائنات و محیط خود را همواره از دریچه دیدگان سخن - سرایان و ادیبان ایران نگاه کنند و چشمان آنان را پرده‌هایی که توسط قلم سحر خدایگان شعر و سخن فردوسی طوسی ، نظامی گنجوی ، خیام نیشابوری ، مولانا روم ، سعدی شیرازی ، حافظ شیرازی و امثال آنها کشیده و نقاشی شده بود فرا گیرد . آنان بقدری پابند روایات ادبی فارسی و شیفته بیان و سنت‌های گویندگان عجم شدند که بی‌اعتنائی فکر و نظرشان نسبت به محیط و زیست خویش بطور شگفت‌انگیزی بحداعالی رسید و آثار آنها بشکل تراجم معنوی از آثار ادیبان طوس و گنجه و نیشابور و شیراز از آب درآمد .

شاعر از هر زمینی که باشد اصولاً عکاس طبیعت در محالش و نقاش محیط جغرافیائی ، تاریخی و فرهنگی خویش بشمار می‌رود و صحت این اصول را ما در آئینه آثار تمام شعرای طراز اول زبانهای بزرگ جهان از جمله سانسکریت ، عربی ، انگلیسی ، فرانسه ، فارسی ، روسی ، چینی ، آلمانی ، اسپانیولی و امثال اینها بخوبی درمی‌یابیم . در آثار فرزوق و منتببی و حسان محیط عربی استشمام میشود ، در اشعار و المیک و کالیداس و تلسی داس تجلیات روح هند را لمس می‌کنیم ، شکسپیر ، ملتن و شبلی در آثارشان احساسات درونی کشور خویش را نمودار و آشکار ساخته‌اند . شیلر و گوته ابر و باد و مه و خورشید آلمان را در زمینه شعری خود کاشته‌اند . منظومات دانته گویای خصوصیات ارض و سمای ایتالیاست و همچنین کلام سایر شاعران بنام از نواحی مختلف جهان مبین ویژگیهای جغرافیائی و فرهنگی کشور مربوط می‌باشد و آثارشان آئینه تمام‌نمای خصوصیات مادی و معنوی مملکت و ملت خود آنان است .

ولی با کمال تعجب مشاهده می‌کنیم برخلاف سنن جهانی ادب و آئین و مراسم بین‌المللی شعر و سخن گویندگان اردو بکلی راه بی‌تفاوتی و گاهی بی‌التفاتی را نسبت به محیط و دوروبرش پیش گرفته و در روش تقلید از شعرای ایران راه افراط را پیمودند و در کلام خویش محیط ایران را منعکس و مجسم ساخته‌اند .

با اینکه در سرزمین پهناور هند و پاکستان کوههای عظیم و سربلک کشیده چون هماله ، ابورست ، وندھیاجل ، اراولی ، سلیمان ، ست پورا و غیره و رودخانه‌های بزرگ مانند برهماپوترا ، سند ، گنگ ، جمنا ، راوی ، چناب ، جهلم ، کابل ، نریدا ، کرشنا ، پدما و غیره وجود داشت ولی شاعران اردو آنها را یکسر نادیده گرفتند و عقاب تیزبین تصور آنان در وادی سیمرغ و هما پیرواز درآمد و آنها از البرز ، دماوند ، قاف ، جیحون و سیحون ، دجله و فرات و کنار رکناباد سخن گفتند .

تاریخ کهنسال هندوستان مشحون از بزرگان و مهابهاراجگان بنام و پادشاهان عالیمقام نظیر رام چندرا ، سری کرشنا ، اشوکا ، بکرماجیت ، هرش وردهن ، پرتوی راج ، رانا پرتاب سنگ ، علاءالدین خلجی ، محمد تغلق ، ظهیرالدین بابر ، جلال‌الدین اکبر ، شهاب‌الدین محمد شاهجهان ، محی‌الدین اورنگ زیب ، تیپو سلطان و امثال آنها بود اما نظر ادیبان اردو از جلوه دربار پرشکوه هیچکدام از آنها خیره نشده و آنان همواره به آستان - بوسی جمشید ، شاهان کیانی ، دارا ، خسرو پرویز ، انوشیروان عادل ، طغرل ، سنجر ، نادرشاه و امثال آنها پرداختند و با کمال تعلق خاطر و علاقمندی گلهای عقیدت را زیر پای آنها ریختند . هر چند که مرغزارهای وسیع و خرم و شاداب هندوستان با آئینه‌های زرنگار آبشارها و گلهای رنگارنگ جانفزا تزئین یافته و آهوان نازک خرام و پرندگان خوش‌الحان را به افراط در برداشت و در کنار آنها داستانهای شورانگیز عشق نل‌دمن ، شکنتلا ، راجاندر ، رادهاشام ، هیرورانجها ، سسی پنون ، سوهنی مهیوال و غیره بوجود آمد ولی در عین حال آن هم چنگی به قلب سخنوران اردو نزد و آنها را تحت تأثیر خود قرار نداد . نه جادوی زلف بنگال شاعران اردو را اسیر خود ساخت ، نه سحرچشمان سیاه کشمیری در قلب آنان اثری گذاشت و نه حسن بی‌پروای پنجاب و سند در احساسات آنها تأثیری داشت . همه آنها چشم بسته و کور کورانه ایمان به جمال لولیان فتنه‌گر حافظ و کمال حسن ترکان شیرازی و خلخ و چگل آوردند و با صد جان ، دل‌گرو داستان‌های شیرین و فرهاد ، لیلی و مجنون و وامق و عذرا گذاردند و پیوسته در آثار جاودان خود از همانها سخن گفتند .

سرزمینی که دارای تاریخ چندین هزار ساله بوده و همیشه جمعیت بزرگی نیز در آن می‌زیسته باید در طول تاریخش قهرمانان بزرگ و دلاوران نامی متعددی هم داشته باشد . نامدارانی مثل ارجن ، بهیم ، رام چندرا ، هنومان ، راناسانگا ، گاما و افراد متعدد دیگر نظیر آنها در طول تاریخ دراز شبه قاره هند و پاکستان سرچشمه داستانهای شجاعت و جوانمردی و قهرمانی بوده‌اند ولی نویسندگان و ادیبان اردو همواره چشم به زال و رستم ، سهراب و گیو ، نریمان و گودرز و اسفندیار دوخته و قهرمانان اساطیری ایران را ممتازتر و سرفرازتر در مقابل کلیه خداوندان

قوت و نیروی انسانی درجهان می‌شناسند و مجسمه‌های کلیه هرکول‌ها و الهه‌های شجاعت و زور و دلاوری را زیرپای رستم و اسفندیار می‌شکنند .

خیلی شگفت‌انگیز است مظاهر دلتوازی طبیعت که سرایندگان اردو در تمام زندگی در آغوش آنها بسر می‌برند مانند گل‌های بسیار قشنگ محلی مانند موگرا ، چمپا ، هارسنگهار ، چنبلی ، گیندا ، رات‌کی‌رانی (ملکه شب) مولسری و امثال اینها چنگی بدل آنها نمی‌زنند و آنان دلباخته چشم نادیده نرگس شهلای شیرازی و مست می‌جام لاله ارغوانی و اسیر زلف معجد سنبل‌اند و به درختان خرم و شاداب و تناور چون نیم ، پیپلی ، برگد ، شیشم ، آم ، جامن ، املی ، ببول ، نارگیل ، تار و غیره التفاتی ننموده گرفتار قدرعنای شمشاد و سرو و فریفته چنار و بیدمجنون و تبریزی‌اند .

قضاوت درستی در مورد خوش نوائی پرندگان ممکن است مستلزم آزمایش صدای آنها باشد اما حیرت‌آور است اینکه شاعران اردو ناشنیده و بدون اینکه هیچگونه آزمایشی از صدای پرندگان ایران بعمل آورده باشند فریفته چهچه بلبل و زمزمه قمری‌اند و با نغمه سرائی آنها که فقط بر نوار تصور و خیالشان ضبط شده حظ می‌برند . تصویر خیالی بلبل شیراز که هیچوقت در زندگانی آن را ندیده‌اند روح شعری آنان را به وجد و سرور می‌آورد و نشاط فراوان فکری‌شان را فراهم می‌سازد در حالیکه نواهای سحرانگیز و پرشور و سرور پرندگان معروف و خوش الحان مانند کویل و پیپها و مینا و طاووس و امثال آنها از حیث قضاوت بی‌طرفانه برای تمام اهالی شبه قاره دلنشین‌تر و فرح‌انگیزتر از صدای پرندگان دیگر جهان است اما برای شاعران اردو چنین نیست .

عجب‌تر آنکه فصل نشاط‌آور «برسمات» (فصل باران) و ماه دل‌انگیز «سماون» که با ابرهای متراکم و نم‌نم باران فصل بهار باغ بهشت را بر روی صفحه زمین ترسیم مینماید و از سپیده دم آن رقص و سرود و پایکوبی و شادکامی مردم در نواحی مختلف آن سرزمین آغاز می‌گردد و هر صحن چمن و کوه و دمن بدست نقاش ازل با کشیدن صحنه‌های زندگی بخش و حیات‌آفرین زیبایی وصف‌ناپذیری ، به نمایشگاه هنر و جمال آسمانی مبدل می‌شود و تمام مخلوق را تحت تأثیر فراوان قرار داده و کلیه افراد با ذوق را وادار به برگزاری جشن‌های شادی و محافل عشرت و سرور می‌سازد کمتر جلب‌توجه شاعران اردو را می‌نماید زیرا که آنان شیدای فصل نادیده بهار ایرانی می‌باشند . بهار ایرانی که در تمام عمرشان هزاران کیلومتر با آنها فاصله دارد و فقط در آئینه مخیله آنها از دور پرتوی خیالی می‌افکند و در صدف تصوراتشان نقش گوهر وجود می‌بندد .

برخلاف ایران که دارای چهار فصل بهار ، تابستان ، پاییز و زمستان می‌باشد در هندوستان سه فصل مشخص وجود دارد .

سرما ، گرما و برشکال (فصل باران) و در بین این فصل‌ها فصل بهار بمعنای بهار ایران وجود ندارد . در عین حال شاعران اردو صرفاً بر اساس تقلید از گویندگان ایرانی بکلی چشم از فصل بسیار جالب باران هندوستان بسته و از دیدگاه تصور و خیال آنچه را که در کلام شعری ایران خوانده یا از ایرانیان شنیده می‌بیند و تمام عمر از چیزهائی تعریف می‌کند که صرفاً متعلق به ایران است و او هیچگاه در زندگی آنها را مشاهده نکرده‌است . سخنوران اردو گویا در موقع شعر سرودن با بال و پر تصور و خیال به شیراز و اصفهان و طوس و نیشابور پرواز می‌کنند و کور کوران به بمصداق «آنچه استاد ازل گفت همان می‌گوییم» قدم بقدم دنبال تاجداران سخن ایران می‌روند و در اغلب موارد صد درصد از گفتار و افکار گویندگان فارسی پیروی می‌کنند . بدیهیست راه و روش فوق سرایندگان اردو نمایشگر نفوذ و صف‌ناپذیر شعر فارسی و تأثیر شگرف و عمیق شاعران ایران در قلوب گویندگان اردو زبان می‌باشد و بهمین دلایل است که در واقع شعر اردو رخ دیگر شاهد معنای فارسی و تجلی شکوهمند دیگر اندیشه‌های ادبی ایران محسوب می‌گردد .

ضرب‌المثل‌های فارسی در اردو

ایبات و فقرات در تعداد زیادی از آثار از جدار فارسی مانند شاهنامه فردوسی و مثنوی مولانا روم و گلستان و بوستان سعدی و غزلیات حافظ و امثال آنها ، بمنظور ترئین کلام و زور بیان بعنوان ضرب‌المثلها مورد استفاده سرشار ادیبان و سخن‌سرایان اردو زبان قرار گرفت و با مرور ایام جزو زبان گردید . مقداری از این قبیل فقرات و ایبات فارسی که در ضمن موجب شمول چندین هزار کلمه فارسی در اردو گشت عبارتند از :

آب آمد تیمم برخواست
آب که از سر گذشت چه یک نیزه چه یک دست
آب جو آمد و غلام ببرد
آب رفته به جو باز نمی‌آید
آب ندیده موزه کشیده (موزه بمعنای جوراب)
آتش دوست و دشمن نداند
آخر پیری وداع عمر است
آدم‌گرسنه ایمان ندارد
آدم نه آدم‌زاد
آدمیان گم شدند ملک خدا خر گرفت
آزموده را آزمودن جهل است
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان تلافی با دشمنان مدارا
آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند

آفتاب آمد دلیل آفتاب
 آفرین باد بر این همت مردانه تو
 آمدن به ارادت رفتن به اجازت
 آدمم بر سر مطلب
 آنان که غنی ترند محتاج ترند
 آنچه دانا کند کند نادان
 لیک بعد از خرابی بسیار
 آنچه استاد ازل گفت همان می گویم
 آن قدح بشکست و آن ساقی نماند
 آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد
 آنچه شیران را کند روبه مزاج
 احتیاج است احتیاج است احتیاج
 آنچه از دل خیزد بر دل ریزد
 آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است
 آنرا که عیان است چه حاجت به بیان است
 آنچه یکی را نوش دیگری را نیش است
 آیینه داری در مجلس کوران
 آنکس که نداند و بداند که بداند
 در جهل مرکب ابدال دهر بماند
 آواز دهل شنیدن از دور خوش است
 آواز سگان کم نکنند رزق گدا را
 آهسته برگ گل بفشان بر مزار ما
 بس نازک است شیشه دل در کنار ما
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کاراند
 تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری
 ابله گفت و دیوانه باور کرد
 از آدم تا این دم
 از خردان خطا از بزرگان عطا
 از تو حرکت از خدا برکت
 از اسپ دو از صاحبش جو
 از این سو رانده و از آن سو درمانده
 از دل برود هر آنکه از دیده برفت
 از دیده دور از دل دور
 از علم لغت فرشته عاریست
 از مکافات عمل غافل مشو
 گندم از گندم بروید جو ز جو
 از ماست که بر ماست
 از یک گل بهار نمی آید
 از یک دست صدا بر نمی آید
 افسرده دل افسرده کند انجمنی را
 اقرار جرم اصلاح جرم
 اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
 بخال هندو اش بخشم سمرقند و بخارا را

اگر ببرد عدو جای شادمانی نیست
 که زندگانی ما نیز جاودانی نیست
 اگر بینی که نابینا و چاهست
 اگر خاموش بنشین گناهست
 اگر پدر نتواند پسر تمام کند
 اگر جز بکام من آید جواب
 من و گرزومیدان و افراسیاب
 اگر خارکاری سمن ندروی
 اگر شه روز را گوید شب است
 بیاید گفت اینک ماه و پروین
 اگر ماند شبی ماند شب دیگر نمی ماند
 اگر فردوس بر روی زمین است
 همین است و همین است و همین است
 اگر یار اهل است کار سهل است
 الخاموشی نیم رضا
 الا بلا بگردن ملا
 الله بس باقی هوس
 اندک اندک بهم شود بسیار
 اندکی جمال به از بسیار مال
 اول اندیش و انگهی گفتار
 ای گل بتو خرسندم تو بوی کسی داری
 ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی
 ای بسا آرزو که خاک شده
 ای زر تو خدا نه ای ولیکن بخدا
 ستار عیوب و قاضی الحاجاتی
 ای ز فرصت بی خبر در هر چه باشی زود باش
 ایاز قدر خود را بشناس
 ایجاد بنده اگر چه گنده
 این خانه همه آفتاب است
 این زمین را آسمانی دیگر است
 این سعادت بزور بازو نیست
 تا نه بخشد خدای بخشنده
 این دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
 این کار از تو آید و مردان چنین کنند
 این است جوابش که جوابش ندهی
 این هم بیجه شتر است
 این هم اندر عاشقی بالای خمهای دگر
 با ادب با نصیب بی ادب بی نصیب
 با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد
 بازار مصطفی خریدار خدا
 بازی بازی با ریش با با هم بازی!
 با همین مردمان بیاید سوخت
 با یک بینی و دو گوش
 با دل ناخواسته
 بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

بتمنای گوشت مردن به از تقاضای زشت قصابان
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می آید

بچه شیرهم شیر است
بخت و دولت به کاردانی نیست
بخونریزی بود چالاک ششیری که خم دارد
بدنام کننده نکونامی چند
بده ساقی می باقی که درجنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

بد همه را بد بیند
براین رادم و هم براین بگذرم
برات عاشقان بر شاخ آهو
بر زبان الله و در دل گاو خر
برمخت سلاح جنگ چه سود
بر گذشته صلوات آئنده را احتیاط
بر مزار ما غریبان نی چراغی نه گلی
نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی

بر من منگر بر کرم خویش نگر
برعکس نهند نام زنگی کافور
بر این عقل و دانش بیاید گریست
بر سر اولاد آدم هر چه آید بگذرد
برگ سبز است تحفه درویش
بزرگی بایدت بخشندگی کن
بزرگی بعقل است نه بسال
بدوزد طمع دینده هوشمند
بسلامت روی و باز آئی

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
بمرگش گیر تا به تب حاضر شود
بنی آدم اعضای یکدیگراند که در آفرینش زیك جوهراند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
بدریا گر منافع بیشمار است
اگر خواهی سلامت در کنار است

بلای طویله بر سر میمون
بهر زمین که رسیدیم آسمان پیدا است
بوقت تنگمستی آشنا بیگانه میگرد
صراحی چون شود خالی جدا پیمانان میگرد
بود هم پیشه با هم پیشه دشمن
بهر رنگی که خواهی جامه تن کن
ترا در هر لباسی می شناسم
بوریا باف گرچه بافنده است نه برندش بکارگاه حریر

بود نقره محتاج پالودگی
بیک دست دو هندوانه نگنجد
بیک کرشمه دو کار

با بمقدار ردا باید کشید
با بنمست دگری دست بنمست دگری
پاجبی به طواف کعبه حاجی نگرود
پای گدا لنگ نیست ملک خدا تنگ نیست
پدرم سلطان بود

پراگنده روزی پراکنده دل
پرستارزاده نیاید بکار اگر چه بود زاده شهریار
پروانه چراغ حرم و دیر نداند
پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
پیش طیب ملا و پیش ملا طیب
پیران نمی پرند مریدان همی پرانند
پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند
پیری رسید و قامت خمید
پیر شو و پیاموز
پیری و صد عیب چنین گفته اند

تا تریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده شود
تا شود مرد فربهی لاغر لاغری مرده باشد از سختی
تا صدف قانع نشد پر در نشد
تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
تا جان در خطر نه نهی بردشمن ظفر نیایی
تا خدا نه دهد سلیمان کی دهد
تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها
تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا مار راست نشود بسوراخ نمی رود
تدبیر کند بنده تقدیر زند خنده
تزیبت نا اهل را چون گردگان برگنبد است
ترکی تمام شد

تشنگان را نماید اندر خواب همه عالم بچشم چشمه آب
تصنیف را مصنف نیکو کند بیان
تکبر عزازیل را خوار کرد بزندان لعنت گرفتار کرد
تنگ آمد بجنگ آمد
تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی
تواضع زگردن فرازان نکوست
گدا گر تواضع کند خوی اوست
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند

تو برای وصل کردن آمدی فی برای فصل کردن آمدی
 تو پاك باش برادر مدار از كس باك
 زنند جامه ناپاك گازران برسنگ
 تو فخر همی كنی که تو می نخوری
 صد کارکنی که می غلام است او را
 تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس بقدر همت اوست
 تیر تقدیر از سپر تدبیر رد نگرود
 تو بر اوج فلک چه دانی چیست
 چون ندانی که درسرای تو کیست
 تو بجای پدر چه کردی خیر که همان چشم داری از پسر
 تهیدستان را دست دلیری بسته و پنجه شیری شکسته
 جای تنگ است و مردمان بسیار
 جای استاد خالیست
 جای شیران نشست گیپای
 جائیکه گل است خار است آنجا
 جبل بگردد جبلی نگرود
 جعفر از بنگال و صادق از دکن
 ننگ قوم و ننگ دین ننگ وطن
 جگر جگر است و دگر دگر
 جواب جاهلان باشد خموشی
 جور استاد به ز مهر پدر
 جهان دیده بسیار گوید دروغ

چاه کن را چاه در پیش
 چرا کاری کند عاقل که باز آید پشیمانی
 چراغ مقبلان هر گز نمیرد
 چشم ما روشن دل ما شاد باد
 چشم ارزق موی میگون رنگ زرد
 اینچنین کس با کسی نیکی نکرد
 چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
 چندی آفتاب چندی ماهتاب
 چو دشمن خراشیدی ایمن مباش
 چو سر خواهی سلامت سیر نگهدار
 چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
 سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست
 چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
 چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
 چو خود کردند راز خویشتن فاش عراقی را چرا بدنام کردند
 چون قضا آید طبیب ابله شود
 چون دهمش برداشتم ماده درآمد

چوب خدا صدا ندارد
 چه داند بوزنه لذات ادرك
 چه کنم چشم آسمان کور است
 چهار چیز است تحفه ملتان گرد و گرما گدا و گورستان
 چهار چیز است تحفه بهویال گنکا، بتوا، چینی و رومال
 چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد
 چیست دنیا از خدا غافل شدن فی قماش و فقره و فرزند وزن
 چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دوکار
 چو میدان فراخ است گوئی بزن
 چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو
 چون نداری ناخن درنده تیز بابدان آن به که کم گیری ستیز
 حاجت بکلاه بر کی داشتنت نیست
 درویش صفت باش و کلاه تتری دار
 حاجت مشاطه نیست روی دلارام را
 حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس
 در بند آن مباش که نشنید یا شنید
 حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
 دام ترویسر مکن چون دگران قرآن را
 حافظا گر وصل خواهی صلح کن با خاص و عام
 با مسلمان الله الله با برهنه رام رام
 حساب دوستان در دل

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری
 آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 حصه بقدر جثه
 حق بحقدار رسید
 حکم حاکم مرگ مفاجات
 حکمت به لقمان آموختند
 حلوه خوردن روی باید
 حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد
 روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد

خاك شو پیش از آنکه خاك شوی
 خانه دوستان بروب و در دشمنان بکوب
 خاك از توده کلان بردار
 خاکساران جهان را بحقارت منگر
 توجه دانی که در این گرد سواری باشد
 خانه خالی را دیو میگیرد
 خانه بردوش - با يك بینی و دو گوش

خدا خود میرسامانست ارباب توکل را

خدا گر بحکمت به بندد دری

گشاید به فضل و کرم دیگری

خدا دارم چه غم دارم

خدا شری برانگیزد که خیر ما در آن باشد

خانه درویش را مهتاب شمع روشن است

خبر بد به بوم و زاغ سپار

خر بوزه از خر بوزه رنگ میگیرد

خرج با دخل برابر صفت مردان است

خر عیسی اگر به مکه رود چون بیاید هنوز خر باشد

خامشی علامت رضاست

خشت اول چون نهد معمار کج تا تریا میرود دیوار کج

خضر صورت شیطان سیرت

خطای بزرگان گرفتن خطاست

خفته را خفته کی کند بیدار

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی

مگر بنای محبت که خالی از خلل است

خموشی معنی ای دارد که در گفتن نمی گنجد

خوشامد هر که را کردی خوش آمد

خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی

خود کرده را علاجی نیست

خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش

خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو

خوی بد را بهانه بسیار

خود فضیحت دیگران را نصیحت

خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه

خوشر آن باشد که سردلبران - گفته آید در حدیث دیگران

دانه دانه است غله در انبار

داهی درمی قدمی سخنی

داشته آید بکار گرچه بود سرمار

دخل در معقولات

در عمل کوش و هر چه خواهی پوش

در عفو لذت نیست که در انتقام نیست

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

دروغ را نبود فروغ

دروغگو را حافظه نباشد

دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز

دروغ برگردن راوی

دروغ گویم بر روی تو!

در میان قعر دریا تخته بندم کرده ای

باز می گوئی که دامن تر مکن هشیار باش

در کوی نیکنای ما را گذر ندادند

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

دست خود دهان خود گر نخوری زیان خود

دست سخی برای دادن خارد دست بخیل برای نهادن

دست بالای دست بسیار دست

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست

دشمن دانا به از دوست نادان

دشمن اگر قویست نگهبان قوی تر است

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

در یتیم را همه کس مشتری شود

درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست

دکانش بلند و کارش نژند

دل همه واغ و واغ شد پنبه کجا کجا نهم

دل بدست آور که حجج اکبر است

از هزاران کعبه یک دل بهتر است

دنیا به امید قایم

دو عاقل را نباشد کین و پیکار

نه دانائی ستیزد با سبکسار

اگر نادان بوحشت سخت گوید

خردمندش بنرمی دل بجوید

و گر در هر دو جانب جاهلانند

اگر زنجیر باشد بگسلانند

دو زلف تابدار او به چشم اشکبار من

چو چشمه ای که اندرو شنا کنند مارها

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی

دو دل یک شود بشکند کوه را

ده درویش به گلیمی بخشند ولی دوسلطان در اقلیمی ننگینند

دیده دوست عیب بین نبود

دیگ شرکت بجوش نمی آید

دیر آید درست آید

دیگر بخود مناز که ترکی تمام شد

دیوانه را هوائی بس است

دیوانه باش تا غم تو دیگران خورند

دیوانه بکار خویش هشیار

دیوار هم گوش دارد

دیوانه چو دیوانه را بیند خوشش آید